

عاشیق شعری

(شعر عاشقانه)

«عاشق» نوازنده و خواننده ی دوره گردی است که با ساز خود در عروسی ها و مجالس جشن روستاییان و قهوه خانه ها همراه دف و سرنا می زند و می خواند و داستان های عاشقانه و رزمی و فولکلوریک می سراید. عاشق ها شعر و آهنگ تصنیف های خودشان را هم خود درست می کنند. از عاشق های نام آور که آثاری از آن ها باقی مانده می توان «عاشق علی اصغر»، «ساری عاشق» و «عباس توفارقانلی» را نام برد. «عاشق حسین» از ماهرترین و نام آورترین عاشق ها است که فعلاً زنده است و در آذربایجان شمالی است.

داستان های حماسی «کواو غلو» و این اواخر منظومه ی مشهور «حیدر بابا یا سلام» از منابع مورد استفاده ی عاشق هاست.

در مورد عاشق ها و زندگی سراسر شور و عشق شان فراوان سخن می توان گفت. در این جا شعر عاشقانه ای می خوانید از عشقی گمنام که آن را از روستایی سالخورده ای شنیده و ضبط کرده ام. متأسفانه پیرمرد نام سراینده ی آن را فراموش کرده بود.

خبر آسام عایب اولماز،
 او نه دی، پریم، قوینوندا؟
 نه دن گیزله تیرسن مندن،
 ایگله دیگیم ناری قوینوندا؟

قدم قویدوم اوتاغینا،
 من ایسته رم قاتام دوستلوق،
 سیننه ن یورقان، ممه ن یاسدیق
 قیز، سالیم یثری قوینوندا.

عاشیغینام، گونده یوخلا،
 باغریمین باشین اوخلا،
 نولدورمه بیرگنجه ساخلا
 منی گوناھکاری قوینوندا.

ترجمه ی فارسی:

اگر بپرسم عیب نیست،
 چیست آن، ای پری من، در سینه ات؟
 از من چرا پنهان می کنی
 ناری را که بارها بوییده ام؟

به اتفاق قدم نهادم
 می خواهم دوستی به هم بزنم.

سینه ات لحاف و پستانت بالش،
دختر، می خواهم در کنارت جا بگسترم.

عاشقتم، هیچ روزم از نظر مگذار
تیر بر قلبم زن،
یک امشب مرا مکش، نگاهدار
در آغوش خویش من گناهکار را.

اکنون که آشنایی مختصری با این چشمه ی جوشان فولکلور آذربایجان شد، می پردازم به حماسه ی کوراوغلو که همواره نقل مجالس عاشق ها بوده و هست. و با افزودن چیزهایی (برای روشن شدن ذهن خوانندگانی که از متن داستان بی خبرند) و کاستن چیزهایی دیگر (مثلاً به قصد ایجاد امکاتی برای چاپ آن) آن را از جلد اول «تارخ مختصر ادبیات آذری» ترجمه می کنیم و با افزودن استنباطات شخصی مترجم به خوانندگان عزیز تقدیم می داریم. آوردن قسمت اول مقاله برای باز نمودن اوضاع زمان و مکان پیدایش داستان، و ریشه های تاریخی و اجتماعی و سیاسی آن، ضرور تشخیص داده شد.

بی جا نیست همین جا گفته شود که کوراوغلو محبوب ترین و برجسته ترین قهرمانی است که فولکلور مردم آذری زبان خلق کرده است، از آسیای مرکزی تا سواحل شرق و غرب خزر، و آذربایجان ایران و ترکیه و ... شناخته است. و در این زبان ضرب المثل های فراوانی به نام و براساس شخصیت او موجود است. این داستان بار اول انگلیسی (نیمه ی اول قرن ۱۹) و بعد به فرانسوی و روسی (۱۸۵۶) ترجمه شد.

دوران شگفتگی ادبیات عامیانه در زبان آذری

قرن ۱۷ میلادی دوران شگفتگی آفرینش هنری عوام مخصوصاً شعر عاشقی (عاشیق شعری) در زبان آذری است. وقایع سیاسی اواسط قرن ۱۶، علاقه و اشتیاق زیاد و زمینه‌ی آماده‌ی برای خلق آثار فولکلوریک در زبان آذری ایجاد کرد.

شاه عباس اول با انتقاد پایتخت به اصفهان و جانشین کردن تدریجی زبان فارسی به جای زبان آذری در دربار، و در افتادن با قزلباش و رنجاندن آن‌ها و تراشیدن شاهسون به عنوان رقیبی برای قزلباش، دل‌بستگی عمیقی را که از زمان شاه اسماعیل (در شعر آذری متخلص به خطانی) میان آذربایجانیان و صفویه بود از میان برد، و حرمت زبان آذری را شکست و مبارزه‌ی پنهان و آشکار میان شاه عباس و آذریان ایجاد شد. این مبارزات به شورش‌ها و قیام‌هایی که در گوشه و کنار آذربایجان در می‌گرفت نیرو می‌داد. و لاجرم مالیات‌ها سنگین‌تر می‌شد و ظلم خوانین کمر مردم را می‌شکست...

وقایع تازه، برای عاشق‌ها که ساز و سخن خود را در بیان آرزوها و خواست‌های مردم به خدمت می‌گمارند «ماده‌ی خام» تازه‌ای شد.

علی جان موجی شاعر همین عصر شدت ناامیدی و اضطراب خود را چنین

بیان می‌کند:

گننمک گرک بیر نوزگه دیاره بوملکدن

کیم گون به گون زیاده گلیر ماجرا سسی

«موجی» خدادن ایسته بو بحر ایچره بیر نجات

گردا به دوشسه کشتی، نئر ناخدا سسی؟

ترجمه‌ی فارسی:

از این ملک باید به دیاری دیگر رخت سفر بست

که غوغا و ماجرا روز به روز افزون می شود.

موجی، در این بحر از خدا نجات طلب کن

که اگر کشتی به گرداب افتد، از ناله ی ناخدا چه کاری بر می آید؟

در دوران جنگ های خونین ایران و عثمانی به سال ۱۶۲۹ شورش هم بسته ی فقیران شهری و دهقانان در طالش روی داد که شاه عباس و خان های دست نشانده اش را سخت مضطرب کرد. شورشیان مال التجاره ی شاه عباس و خان ها، و مالیات جمع آوری شده و هر چه را که به نحوی مربوط به حکومت می شد به غارت بردند و میان فقیران تقسیم کردند. حاکم طالش ساری خان به کمک خوانین دیگر، شورش آن نواحی را سرکوب کرد.

در قاراباغ مردی به نام میخلی بابا دهقانان آذربایجانی و ارمنی را گرد خود جمع کرد و به مبارزه با خانخانی و خرافات مذهبی پرداخت. وی با یاران خود در یکایک روستاها می گشت و تبلیغ می کرد و روستاییان به امید نجات از زیر بار سنگین مالیات ها و ظلم خوانین و به قصد دگرگون کردن وضع اجتماعی به گرد او جمع می شدند.

نهضت میخلی بابا آهسته آهسته قوت گرفت و آشکار شد و در سراسر قاراباغ و ارمنستان و نواحی اطراف ریشه گسترده و تبلیغ نهائی او به ناگاه به شورشی مسلحانه مبدل شد.

در جنوب غربی آذربایجان اوضاع درهم تر از این بود. قیام جلالی لر (جلالیان) سراسر این نواحی را فراگرفته بود. طرف این قیام، که بیش از سی سال دوام یافت، از یک سو سلاطین عثمانی بود و از یک سو شاه عباس و در مجموع، خان ها و پاشاها و فنودال ها و حکام دست نشانده ی حکومت مرکزی بود.

در گیرودار همین رویدادهای سیاسی و اجتماعی بود که آفرینش های هنری نیز گل کرد و به شکفتگی رسید و سیماهای حماسی آذربایجان از ساز و سوز عاشق ها بر

پایه ی قهرمانان واقعی و حوادث اجتماعی بنیان نهاده شد و نیز هم چنان که همیشه و در همه جا معمول بوده است قهرمانان ادوار گذشته نیز با چهره های آشنای خود در جامه های نو باز گشتند و با قهرمانان زمان در آمیختند.

سیمای تابناک و انسانی کوراوغلو از این چنین امتزاجی بود که به وجود آمد.

داستان زندگی پرشور توقارقانلی عاشق عباس که اشاره ی مختصری به آن رفت، در حقیقت تمثیلی از مبارزه ی آشکار و نهان میان آذریان و شاه عباس است. شاه عباس قطب خان خانی عصر و نماینده ی قدرت، و عاشق تمثیل خلق سازنده ای است که می خواهد به آزادی زندگی کند.

ناگفته نماند که سیمای شاه عباس در فولکلور آذربایجان به دو گونه ی مغایر تصویر می شود. یکی بر این گونه که گفته شد و دیگری به گونه ی درویشی مهربان و گشاده دست که شب ها به یاری گرسنگان و بیوه زنان و دردمندان می شتابد. در ظاهر، سیمای اخیرزاده ی تبلیغات شدید دستگاه حکومتی و پاره ای اقدامات متظاهرانه ی چشم گیر و عوام فریبانه است که نگذاشته مردم ظاهر بین و قانع ماهیت دستگاه حاکمه را دریابند.

به هر حال، پس از این مقدمه، اکنون می پردازیم به نامدار داستان کوراوغلو:

داستان کوراوغلو و آن چه در آن بیان می شود تمثیل حماسی و زیبایی از مبارزات طولانی مردم با دشمنان داخلی و خارجی خویش، از قیام جلالی لر و دیگر عصیان های زمان. در دو کلمه: قیام کوراوغلو و دسته اش، قیام بر ضد فنودالیسم و شیوه ی ارباب و رعیتی است، در عصر اختراع اسلحه ی آتشین در نقطه ای از آسیا، که با ورود اسلحه ی گرم به ایران پایان می یابد.

نهال قیام به وسیله ی مهتری سالخورده علی کیشی نام، کاشته می شود که پسری دارد موسوم به روشن (کوراوغلوی سال ها) و خود، مهتر خان بزرگ و حشم داری است به نام حسن خان. وی بر سر اتفاقی بسیار جزئی که آن را توهینی سخت نسبت به خود تلقی می کند دستور می دهد چشمان علی کیشی را در آزند. علی کیشی با دو

کره اسب که آن‌ها را از جفت کردن مادیانی با اسبان افسانه‌ای دریایی به دست آورده بود، همراه پسرش روشن از قلمرو خان می‌گریزد و پس از عبور از سرزمین‌های بسیار، سرانجام در چنلی بل (گمره‌ی مه‌آلود) که کوهستانی است سنگلاخ و صعب‌العبور با راه‌های پیچ‌پیچ، مسکن می‌گزیند. روشن کره اسب‌ها را به دستور جادو مانند پدر خویش در تاریکی پرورش می‌دهد و در قوشا بولاق (جفت چشمه) در شبی معین آب تنی می‌کند و بدین‌گونه هنر عاشقی در روح او دمیده می‌شود و... علی‌کیشی از یک تکه سنگ آسمانی که در کوهستان افتاده است شمشیری برای پسر خود سفارش می‌دهد و بعد از این که همه‌ی سفارش‌ها و وصایایش را می‌گذارد، می‌میرد.

روشن او را در همان قوشا بولاق به خاک می‌کند و به تدریج آوازه‌ی هنرش از کوهستان‌ها می‌گذرد و در روستاها و شهرها به گوش می‌رسد. در این هنگام او به کوراو غلو (کورزاد) شهرت یافته است.

دو کره اسب، همان اسب‌های بادپادی او مشهور می‌شوند به نام‌های قیرآت و دورآت.

کوراو غلو سرانجام موفق می‌شود حسن خان را به چنلی بل آورده به آخور ببندد و بدین ترتیب انتقام پدرش را بستاند. عاشق جنون اوایل کار به کوراو غلو می‌پیوندد و به تبلیغ افکار بلند و دموکرات کوراو غلو و چنلی بل می‌پردازد و راهنمای شوریدگان و عاصیان به کوهستان می‌شود.

آن‌چه در داستان مطرح شده است به خوبی نشان می‌دهد که داستان کوراو غلو به راستی بر اساس وقایع اجتماعی و سیاسی زمان و مخصوصاً با الهام از قیام جلالی لر خلق شده است. نام‌های شهرها و روستاها و رودخانه‌ها و کوهستان‌ها که در داستان آمده، هر یک به نحوی مربوط به سرزمین و شورش جلالی لر است. به علاوه بعضی از بندهای («قول» در اصل) داستان مثلاً سفر توقات و سفر ارزجان شباهت بسیاری دارد به حوادث و خاطراتی که در کتاب‌های تاریخ ضبط شده و در

این جا صورت هنری خاصی یافته است. از طرف دیگر نام ها و القاب آدم های داستان به نام و القاب جلالی لر بسیار نزدیک است.

مورخ ارمنی مشهور تبریزی آراکل (۱۶۷۰-۱۶۰۲) در کتاب مشهور خود واغارشاپاد تاریخی در صفحه ی ۸۶ جوانانی را که به سرکردگی کوراوغلو نامی قیام کرده بودند چنین نام می برد: «کوراوغلو... این همان کوراوغلو است که در حال حاضر عاشق ها ترانه های بی حد و حساب او را می خوانند... گیزیرواغلو مصطافابگ که با هزار نفر دیگر قیام کرده بود... و این همان است که در داستان کوراوغلو دوست اوست و نامش زیاد برده می شود. این ها همگی جلالی لر بودند که بر ضد حکومت قیام کرده بودند.»

اما کوراوغلو تنها تمثیل قهرمانان و قیامیان عصر خود نیست. وی خصوصیت ها و پهلوانی های بابکیان را هم که در قرن نهم به استیلای عرب سر خم نکردند، در خود جمع دارد. ما به خوبی سیمای مبارز و عصیان گر بابک و جاویدان را هم که پیش از بابک به کوه زده بود در چهره ی مردانه کوراوغلو می شناسیم.

آن جا که کوراوغلو، پهلوان ایواز را از پدرش می گیرد و با خود به چنلی بل می آورد و سردسته ی پهلوانان می کند، ما به یاد جاویدان می افتیم که بابک را از مادرش گرفت و به کوهستان برد و او را سر دسته ی قیامیان کرد.

کوراوغلو پسر مردی است که چشمانش را حسن خان در آورده و جاویدان نیز مادری دارد که چشمانش را در آورده اند. احتمال دارد که بابک، مدت های مدید برای فرار از چنگ مأموران خلیفه به نام ها و القاب مختلف می زیسته و یا به چند نام میان خلق شهرت می داشته و بعدها نیز نامش با نام کوراوغلو درهم شده و سرگذشت خود او با وی در آمیخته.

داستان های دده قورقود که داستان های فولکلوریک و حماسی قدیمی تری هستند، در آفرینش داستان کوراوغلو بی تأثیر نیست. آوردن وجوه شباهت این دو فعلاً ضرور نیست.

قیام کوراوغلو نه به خاطر غارت و چپاول محض است و نه به خاطر شهرت شخصی و جاه طلبی یا رسیدن به حکم رانی. او تنها به خاطر خلق و آزادی و پاس شرافت انسانی می جنگد و افتخار می کند که پرورده ی کوهستان های وطن خویش است. در جایی می گوید:

منی بینادان بسله دی
داغلار قوینوندا قوینوندا
تولک ترلانلار سسله دی
داغلار قوینوندا قوینوندا.

دولاندا ایگیت یاشیما
یاغی چیخدی ساواشیما
دلایلر گلدی باشیما
داغلار قوینوندا قوینوندا

سفر انیله دیم هر یانا
دنولاری گتیردیم جانا
قیرآتیم گلدی جولانا
داغلار قوینوندا قوینوندا.

ترجمه ی فارسی:

من از ابتدا در آغوش کوهستان
پرورده شدم و بازها نامم را
در آغوش کوهستان ها بر زبان راندند.

چون قدم به دوران جوانی می گذاشتم،
دشمن به مقابله ی من قد برافراشت.
پهلوانان در آغوش کوهستان
گرداگرد مرا فرا گرفتند.

به هر دیاری سفر کردم
دیوان را به تنگ آوردم.
اسبم «قیرآت» در آغوش کوهستان
به جولان در آمد.

کوراوغلو نیک می داند مبارزه ای که عدالت و خلق پشتیبانش باشند چه نیرویی
دارد. او به هر طرف روی می آورد خود را غرق در محبت و احترام می بیند. همین
است که در میدان جنگ بدو جرأت می بخشد که با اطمینان خوانین و اربابان را ندا
دهد:

قیرآتی گتیردیم جولانا
وارسا ایگیدلرین میدانا گلسین!
گؤرسون دلیرین ایندی گوجونو،
بویانسین اندامی آل قاتا، گلسین!

کوراوغلو اییلمز یاغی یا، یادا!
مردین اسگیک اولماز باشیندان قادا،
نعره لر چکره م من بو دونیادا
گؤستره رم محشری دوشمانا، گلسین!

ترجمه ی فارسی:

پاشا! اسبم «قیرآت» را به جولان در آوردم
اگر مرد میدانی داری گو پیش آید!
اینک، بیاید و زور بازوی مردان بنگرد،
و اندامش از خون گلگون شود.

کوراوغلو بر خصم و بیگانه سر خم نمی کند.
مرد هرگز سر بی غوغا ندارد.
نعره در جهان می افکنم
و برای دشمن محشری بر پا می کنم. گو بیاید!

قدرت کوراوغلو همان قدرت توده های مردم استف قدرت لایزالی که منشاء همه
قدرت هاست. بزرگ ترین خصوصیت کوراوغلو تکیه دادن و ایمان داشتن بدین قدرت
است. می گوید:

ایگیت اولان هنج آیریلماز انلیندن،
ترلان اولان سونا ونرمز گؤلوندن،
یاغی آمان چکیر جومرد الیندن،
نش نشین اوستونه قالایان منم.

ترجمه ی فارسی:

جوانمرد هرگز از ملت خویش جدا نمی شود.
باز، امام نمی دهد تا از دریاچه ی او قوئی به غارت برند.

خضم از دست جوانمردان فریاد امان بر می دارد.

منم آن کس که نعش بر نعش می انبارد.

او حتا برای یک لحظه فراموش نمی کند که برای چه می جنگد، کیست و چرا مبارزه می کند. همیشه در اندیشه ی آزادی خلق خویش است که چون بردگان زیر فشار خان ها و دستگاه حکومتیان پشت خم کرده اند. می گوید:

قول دنیه رلر، قولون بوینون بورارلار،

قوللار قاباغیندا گندن تیرم من!

ترجمه ی فارسی!

آن که برده خوانده شده، لاجرم گردن خود را خم می کند.

من آن تیرم که پیشاپیش بردگان در حرکت است.

روابط اجتماعی چنلی بل روابطی عادلانه و به همگان است. آن چه از تاجران بزرگ و خان ها به یغما برده می شود در اختیار همه قرار می گیرد. همه در بزم و رزم شرکت می کنند. کوراولو هیچ امتیازی بر دیگران ندارد جز این که همه او را به سرکردگی پذیرفته اند، به دلیل آن که به صداقت و انسانیتش ایمان دارند. حتا کوراولو به موقع خود برای پهلوانانش عروسی نیز به راه می اندازد. زن های چنلی بل معمولاً دختران در پرده ی خان هاینده که از زبان عاشق ها وصف پهلوانی و زیبایی اندام پهلوانان را می شنوند و عاشق می شوند و آن گاه به پهلوانان پیغام می فرستند که به دنبال شان آیند. این زنان، خود، در پهلوانی و جنگ جویی دست کمی از مردان خویش ندارند.

نگار که به دلخواه از زندگی شاهانه و خانواده‌ی خود دست کشیده به چنلی بل آمده، تنها همسر کوراو غلو نیست که هم رزم و هم فکر او نیز هست. نگار زیبایی و اندیشمندی را با هم دارد. پهلوانان از او حرف می‌شنوند و حساب می‌برند، و او چون مادری مهربان از حال هیچ کس غافل نیست و طرف مشورت همگان است. بندبند حماسه‌ی کوراو غلو از آزادگی و مبارزه‌ی و دوستی و انسانیت و برابری سخن می‌راند. دریغا که فرصت بازگویی آن همه در این مختصر نیست. این را هم بگویم که داستان کوراو غلو، در عین حال از بهترین و قوی‌ترین نمونه‌های نظم و نثر آذری است و تاکنون ۱۷ بند (قول به آذری) از آن جمع آوری شده و به چاپ رسیده که در آذربایجان، در تراز پر فروش‌ترین کتاب‌هایی است که به زبان آذری طبع شده است.

صاد.-

خوشه ۳۳

مهر ۱۳۴۶

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله‌های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴